



موسسه فرهنگی ای‌کوموس ایران

کمیته آموزش

جلسات سخنرانی ماهانه

دوشنبه 26 خرداد 1393

متن سخنرانی آقای دکتر حکمت اله ملاصالحی<sup>1</sup>

تالار دکتر شیرازی در مرکز هنرپژوهی نقش جهان، فرهنگستان هنر

## بازخوانی حافظه و هویت در معماری یادمانی ایران

برای ارائه هرچه روان و روشن‌تر مباحث پیش‌رو، گمان می‌برم پاره‌ای توضیحات کوتاه و فشرده و مقدماتی پیرامون مفاهیم کلیدی که در عنوان گفتار آمده چندان بی‌مناسبت بنظر نمی‌آید.

تا پیش از بپاخاستن توفان مهیب و بی‌سابقه تحولات تاریخی و فکری و فرهنگی سده‌هایی که به رنسانس تعبیر و متصف شده و در مرحله سپس‌تر لرزش‌ها و تکان‌های سده‌های هجده و نوزده که به روشنگری و انقلاب علمی و صنعتی در قاره غربی تاریخ تعریف شده، همه فرهنگ‌ها، همه سنت‌های دینی و قاره‌های مدنی و معنوی از تمدن‌های کهن آسیایی و قاره سرخپوستان گرفته تا جامعه‌ها و جمعیت‌ها و فرهنگ‌های منزوی و پراکنده در سرزمین‌های بکر و ناشناخته و دورافتاده و بدور از چشم مهاجمان و مهاجران، زیر سقف عالم و اقلیم معنوی و سنت‌های اعتقادی و نظام‌های فکری خود می‌زیستند و هر کدام خوانش و قرائت خاص خود را از موارث مدنی و معنوی خویش داشتند. نه دوپارگی و گسستی در میان بود نه کسی از بازخوانی و بازنگری و بازاندیشی و بازسازی و بازآفرینی‌ای سخن می‌گفت و نه دغدغه هویتی به مفهوم جدید آن در سر مردمان بود و نه کسی پدیده موزه‌ها و تشکیلات عظیم موزه‌های عالم مدرن را می‌شناخت و نه از کاوش

<sup>1</sup> - مطالب مقالات مبتنی بر آرای نویسندگان آن‌هاست و مسئولیت صحت علمی مطالب مندرج در هر مقاله نیز بر عهده نویسنده آن است.

وکشف و جراحی‌های باستان شناسانه تاریخ خبری بود و نه رویکردهای آرکئولوژیک (باستان شناسانه) به عالم و آدم محلی از اعراب در میان مردمان این جوامع داشت. تاریخ، جامعه و جهان بشری ما با آهنگ و فرهنگی دیگر ره می‌سپرد و رشته‌های اتصال باطنی و حلقه‌های پیوند معنوی مردمان با میراث خویش مستحکم بود و خون سنت و دیانت و معنویت در رگ و پی حافظه و حیات فکری و خرد و خیال و روان و رفتار مردمان جاری بود و بر نحوه بودنشان در جهان نقش موثر و تعیین کننده داشت. یاد یار و خاطرات آزل و حشر و حضور با معشوق در حافظه مردمان بیدار و دولت صحبت آن مونس جان به تعبیر حافظ بر قرار و پایدار:

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم دولت صحبت آن مونس جان ما را بس

نه هوای گسستن پیوند و پیمانی در میان بود و نه حاجت و طلب زیادتی. سر رشته پیوند و پیمان مستحکم بود و دل در بند معشوق آزل.

گرت هواست که معشوق نگسلد پیوند نگاهدار سر رشته تا نگهدارد

آن سررشته و پیوند و پیمان اینک گسسته است. این دو پارگی و گسست در همه قاره‌های مدنی و معنوی در همه جوامع و فرهنگ‌ها حتی منزوی و تاریخ‌گریزترین جامعه‌ها و جمعیت‌های معاصر که در معرض توفان تحولات مهیب و عظیم و غافلگیرکننده بپا خاسته در قاره غربی تاریخ بوده‌اند به درجه و دامنه و شدت و شتاب متفاوت احساس می‌شود. هنر معماری از آن جهت که با ساخت و سازهای وسیع و گسترده درگیر می‌شود و در درون و بیرون فرهنگ و زندگی آدمیان حضور کثیر الاضلاع و کثیر الافعال و کثیر الاهداف و فوری و حیاتی و مستقیم و بی بدیل دارد؛ ملموس‌تر و عیان‌تر و ویران‌تر از هر سپهر دیگری از کنش‌های خلاق انسان طومار هول انگیز و دلهره‌آور چنین گسست و دوپارگی و بی‌هویتی و آنارشیزم یا هرج و مرج افسارگسیخته را در برابر ما یا شاید درست‌تر این است که گفته شود در فضای درون و بیرون فرهنگ و زندگی و روان و رفتار ما می‌گسترده. بی‌مناسبت نیست تعبیر سنگین آقای شایگان متفکر معاصر میهن ما در همین رابطه که هم هشدار دهنده هم نگران کننده است بشنویم:

"زشتی فزاینده‌ای را که اینک در همه جا- چه در کشورهای که جهان سوم نام گرفته‌اند و چه در کشورهای ما بعد صنعتی- مشاهده می‌کنیم، حاکی از ویرانی درونی انسان امروزی است. اگر این ویرانی در کشورهای پیرامونی با اشکال قطعه قطعه شده دنیایی در حال تجزیه همخوانی دارد، و ظاهر پر زرق و برق بناها این قطعات را می‌پوشاند و زخمهای بد جوش خورده، ژنده‌های رنگ باخته و تکه پاره‌های وصله پینه شده را پنهان می‌کند، در غرب محتوای خود فضاست که از حضور انسانی تهی شده است. انگار که آدمی با محیطی خالی از هر نوع محتوای عاطفی و تهی از اقلیم حضور سر

و کار دارد. همچون انسان تکثیر پذیر و منعطف که نتیجه بی‌محتوایی اوست - فضا نیز یکسره متجانس و یک دست شده است: برحسب تصادف، بسته به قواعد رقابت اقتصادی می‌خمد و باز می‌شود، از بورس بازی زمین پیروی می‌کند و بر پایه معیارهای صرفاً کمی، بی‌خاصیت و سترون شکل می‌گیرد. آیا فضا باید فونکسیونل باشد؟ اگر پاسخ مثبت است، در خدمت چه کسی و به نام چه غایتی؟ "داریوش شایگان، در جستجوی فضاها گمشده تهران: انتشارات فرزانه، 1392، چاپ دوم، ص 87)"

به راستی امروز معماری شهرها و حومه آنها بر کدام فضا مبتنی است. جز فضای منهدم، تهی از مضمون و فاقد هرگونه پیوند اندام وار با والاترین استعدادهای بشری، فضایی که عنان گسیخته می‌گسترده، سرطان وار منتشر می‌گردد و بی‌امان تکرار می‌شود. آنچه آدمی را بیزار می‌کند فقدان برجستگی، و در یک کلام کاهش صاف و ساده فضا به بعد کمی انسان است. گویی فضا قالبی میان تهی است حاوی محتوایی تهی تر، از اشکالی که تن به ثبات نمی‌دهند. زشتی ناگزیری که از هر سو به جانب ما هجوم می‌آورد،... "همان 88). در ادامه ایشان از ژان پل دله (Jean-Paul Dolle) چنین نقل می‌کند: "زشتی امری ظاهری نیست، تجاوزی واقعی است". (همان 88). به همان میزان که معماری می‌تواند نقش موثر و تعیین کننده در بیدار و هشیار نگاه داشتن حافظه و هویت اجتماعی مردمان داشته باشد در دامن زدن فراموشی و بی‌هویتی و غفلت نیز دستی گشاده و دراز دارد. این سخن بروس السوپ که: "به عصری رسیده‌ایم که به نظر می‌رسد شیوه عملی آرشیوتکت‌هایمان در هیچ یک از مبانی نظری قابل تعریف و توجیه نیست بلکه کارشان بر فرمها و باورهای رایجی استوار است که برای عموم مردم مردم ناخوشایندتر می‌شود" نه تنها پرده از گوشه‌ای واقعیت زمانه ما برمی‌گیرد که نگران کننده نیز است. مصادیقش را در همه جای جامعه و جهان ما می‌توان آشکارا دید و زیست. پیرامون این موضوع در ادامه بحث توضیح بیشتر داده می‌شود.

به هر روی آن آسمان‌های صاف و شفاف و شب‌های پر ستاره و راز آمیز مهتابی شهود و عرفان و اشراق و حکمت ایمانیان اینک جایش را به روزهای آتشناک تاریخ و فرهنگ و جامعه و جهان دیگری داده است. جامعه و جهان بازنگری‌ها و بازخوانی‌ها و بازاندیشی‌ها و بازسازی‌ها و بازفهمی‌هایی از جنس دیگر.

مفهوم بازخوانی یکی از میان شمار بسیار بر ساخته‌های زبانی و ترکیب‌بندی‌های مفهومی مهم اندیشه و دانش و نظام دانایی دوره جدید است. اندیشه و نظام دانایی که بر شانه همین بازخوانی‌ها و بازکاوی‌ها و بازاندیشی‌ها و بازنگری‌ها و بازسازی‌ها و بازفهمی‌ها و بازنمایی‌های بی‌سابقه موازیت فکری و فرهنگی و معرفتی و سنت‌های معنوی و نظام‌های اعتقادی و ارزشی تاریخ و فرهنگ جامعه و جهان بشری ما به مقیاس وسیع و جهانی بنیاد پذیرفته و در تاریخ افق گشوده و همچنان پرشتاب و بی‌مه‌ار دامن می‌گسترده. هم سده‌ها ایکه به رنسانس یا باززایی تعبیر شده هم سده‌های منقلب و متحول انقلاب فکری و علمی و صنعتی

هجده و نوزده در قاره غربی تاریخ که به روشنگری متصف شده است در میان قیامتی از بازخوانی‌ها و بازاندیشی‌ها و بازبینی‌ها و رویکردهای جدید درباره جهان و معرفت و معنای انسان بودن و فهم موقعیت و حقیقت حضور تاریخی انسان در جهان، افتتاح می‌شود و به حرکت در می‌آید. از این منظر عالم جدید عالم بازخوانی‌های گسترده و بی سابقه در تاریخ، جامعه و جهان بشری ما بوده است. تاپیش از بپاخاستن توفان تحولات دوره جدید همه سنت‌های اعتقادی و نظام‌های فکری در بطن و بستر میراث خود خوانش و قرائت و تفسیر و تجربه می‌شدند و ره می‌سپردند و به حیات خود ادامه می‌دادند. در درون یک نسبت و رابطه زنده و فعال و بازیگرانه نیز بر صحنه حضور فعال داشتند. نه موزه‌ای وجود داشت نه نسبت و رابطه و رویکردی موزه‌ای در میان مردمان چنین جوامعی شناخته شده بود. دانش باستان شناسی و رویکردهای آرکئولوژیک نیز به مفهوم مدرن آن در میان حتی نخبگان فکری و مورخان و فیلسوفان بزرگ آنها شناخته نبود. روی آوار مواریت مدنی و معنوی و ماده‌های فرهنگی آن جامعه و جهان معبدها اینک تمدن موزه‌های عالم مدرن بنیاد پذیرفته و چهره خود را صورت بخشیده و آراسته است. توسعه و تسری یله و بی مهار رویکردهای موزه‌ای به مواریت مدنی و معنوی ملت‌ها و نگاه یک جانبه گرایانه صرفاً موزه‌ای و تماشاگرانه به فرهنگ و مواریت فرهنگی و آثاری و ابنیه تاریخی و بافت‌های سنتی گاه به مثابه یک تهدید نیز تلقی شده است.

به هر روی واقعیت این است که برای نخستین بار عقبه تاریخی و پیشینه فرهنگی و سابقه مدنی و مواریت و معنوی و ماده‌های فرهنگی همه ملت‌ها و قومیت‌ها و همه گروه‌های اجتماعی اعم از شرقی و غربی، رومی و بومی، تاریخی و پیش از تاریخی، گذشته و اکنون ماده شناخت و موضوع اندیشه و متعلق شناسایی دانش و دانایی تمدنی است که هم بقایایش را باستان شناسانه می‌کاود هم باستان شناسانه بازخوانی و بازسازی می‌کند و می‌شناسد و می‌فهمد و معرفی می‌کند هم آثارش را زیر سقف موزه‌های عالم مدرن خود به تماشا می‌نهد. مفهوم بازخوانی نیز در بطن و بستر سیلابی از تحولات عظیم و بی سابقه تاریخی که در قاره غربی اتفاق افتاده و رویکردهای کاملاً جدید می‌باید تفسیر و فهمیده و تعریف بشود. البته بازخوانی به معنای حداکثری و مفهوم جامع تر آن. بازخوانی به معنای حداکثری تنها و صرفاً به متون و منابع مکتوب زبانی محدود نمی‌شود. متن به مفهوم مادی آن بویژه ماده‌های فرهنگی را نیز در برمی‌گیرد. همانگونه که برای رمز گشایی و خوانش یا بازخوانی و معنا کاوی و تفسیر و تاویل یک منبع و متن زبانی نخست کلید مبانی و دستور زبان خوانش آنرا می‌بایست در کف داشت در رمزگشایی و خوانش و بازخوانی و معنا کاوی و تفسیر فرهنگ‌های مادی اعم از یک بنا و بافت تاریخی و پیش از تاریخ یا یک لایه باستانی و نهشت‌ها و بقایای درون آن نیز می‌بایست اصول و قواعد خوانش آنرا آموخت و دانست. بی‌تردید بازخوانی و معنا کاوی و تفسیر فرهنگ‌های مادی گذشته که هم الکن آند و خاموش و مخدوش و ناقص و منجمد و مُرده هم در اغلب موارد هم تغییر صورت هم تغییر سیرت در آنها رخ داده بسیار پیچیده و بغرنج و سرگیجه آور و پرابهام

تر از رمز گشائی یک متن زبانی و کلامی است. کاروان رویکردهای باستان شناسی بافتی ایان هادر (Hodder1986a,1986b,1987a,1989a,1989c,2000c,) و همکارانش در دانشگاه کمبریج و همچنین روند گرای ادراکی کالین رنفرو (Renfrew1982c ,1994, 1998, Renfrewfrewand Bahn1997, Renfrew andZubrow1994) و همکارانش طی دهه‌های اخیر در همین مسیر به حرکت درآمده و ره می‌سپارد. متن به مفهوم فرهنگ ماده یعنی بافت (context). بافت یا بافت‌ها در باستان شناسی چونان مفاهیم نظری مفروض گرفته می‌شوند تا بتوان بوساطت آنها اقلام متفرق و متکثر و مثله و منجمد باستان شناسی را در درون آنها نهاد و از آنها متن پدیدآورد و دست به رمزگشایی و خوانش آنها زد. در این باره دامن بحث را بیشتر نمی‌گسترانیم تا سهم موضوعات دیگری که در عنوان آمده ضایع نشود. نکته‌ایکه اندکی تامل برانگیز است این است که حافظه علی‌رغم آنکه در سپهر کنش‌ها و فعالیت‌های ادراکی ما همواره نقشی بی‌بدیل و تعیین کننده داشته و می‌توان گفت اساساً ما با حافظه سخن می‌گوییم و باحافظه می‌اندیشیم و با حافظه خرد و تخیل می‌ورزیم و دریک کلام با حافظه چیزها را ادراک می‌کنیم لیکن آنقدر که اهل فکر و فلسفه در گذشته درباره هستی و چیستی پنجره‌های حسی و اندیشه و عقل و دل و قوه تخیل و عالم خیال سخن گفته‌اند درباره حافظه سخن نگفته‌اند. به جرات می‌توان گفت حافظه شگفت انگیز و پیچیده‌ترین موهبت و وجودی و قوه ادراکی آدمیست. با همه قوای ادراکی ما درگیر است و بی حضور آن غایبیم. مناسبت آن با هویت بغایت مهم و بنیادین و پیچیده و بازخوانی‌اش پیچیده و سرگیجه آورتر.

هم مفهوم حافظه هم هویت نیز به مانند بسیاری از اصطلاحات و مفاهیم و ترکیبات مفهومی دیگر در نظام دانایی دوره جدید در معرض جابجایی‌های معنایی و بازخوانی‌ها جدی بوده و هر بار از نو بازاندیشی و تفسیر و فهمیده و تعریف شده‌اند. درنظام دانایی دوره جدید مفهوم حافظه و هویت هم از منظر دانش‌های روان و رفتار و ذهن و ادراک و اندیشه و کنش‌ها و فعالیت‌های ذهنی و فکری آدمیان هم در سپهر علوم طبیعی و طبی اعم رشته‌های فیزیولوژی و مخ و مغز و اعصاب و ژنتیک و قس علی هذا مورد توجه و مطالعه قرار گرفته است. بازخوانی‌های علمی و عملی و نظری عالمان و پژوهشگران روزگار ما طومار اطلاعات جدیدی را درباره جغرافیای پر چین و شکن حافظه و کارکردهای پیچیده و تو بر توی آن و مناسبتش با دیگر قوای ادراکی اعم احساس و اندیشه و خرد و خیال و خلافت و کنش‌های خلاق آدمیان بر روی ما می‌گشایند که از هر نظر بی‌سابقه است. با این همه در نظام دانایی دوره جدید حافظه و هویت نیز چونان بسیاری از مفاهیم محوری و کلیدی دیگر از بار معنایی حداکثری‌اش تهی شده و ابعاد هستی شناختی (ontologic) و متعالی (transcendental) و معرفت شناختی (gnosiologic) و ارزشی‌شان از کانون اندیشه به پیرامون رانده شده‌اند. عالمان دوره جدید از انواع حافظه‌های فردی و اجتماعی و تاریخی و قومی و حافظه کوتاه مدت و

بلند مدت و قریب و بعید و موارد مشابه دیگر سخن گفته‌اند و سعی ورزیده‌اند درجه و دامنه تاثیرش را بر روان و رفتار و هویت‌های فردی و اجتماعی ردیابی و رصد و بازخوانی و تبیین و تفهیم کنند. حافظه و هویت از آن دست موضوعاتی هستند که با رویکردی دیالکتیکی در سپهر تقابل‌ها هم آسانتر و روان‌تر می‌توان درباره‌شان بحث کرد هم مطمئن‌تر می‌توان فهمیدشان. اصل تقابل در فهم واقعیت در سنت‌های اعتقادی و نظام‌های دانایی جوامع گذشته اغلب مراعات می‌شده و مد نظر قرار می‌گرفته است. جایگاه رفیع حافظه در تقابل با فراموشی، یاد آوری و ذکر و تذکار در تقابل با غفلت و نسیان فهمیده می‌شده است. در منابع و متون هند و بودایی آمده است که خدایان نیز وقتی حافظه خود را از دست می‌داده‌اند، دچار فراموشی می‌شدند و از آسمان الوهیت در زمین فرو می‌غلطیدند. در متون بودایی تصریح شده است که بودا همه زندگی‌های گذشته خود را دیده و منشاء و منبع و سرچشمه دانایی چیزها دست یافته است اسطوره‌های یاد و فراموشی از غنی و پرمایه‌ترین میراث بینش اسطوره‌ای و سنت‌های اعتقادی جهانی‌اند (Eliade M1963,1363). هم در بینش و نظام اسطوره‌ای هم در نظام فکری و فلسفه هلنی حافظه از جایگاه ویژه و رفیعی برخوردار بود. در اساطیر هلنی حافظه هم تشخیص انسانی هم تجسم الوهی داشت والهه "منیموسینه" (H Μνημοσύνη) هم مادر موزها (ΟΙ ΜΟΥΣΕΣ) دختران نه گانه زئوس بود هم آنکه سرچشمه و گنجینه همه معرفت بود. هم هومر هم هزیود ملهم از موزها توانستند داستان ایزدان و قهرمانان را بسرایند. شعر و وزن و آهنگ و موسیقی و ترانه‌های آغازین را آنها به شاعران می‌آموختند. معرفت، دانش و دانایی، شعر و موسیقی و تاریخ و روایت و تداعی و تذکار (H Αανμνήσις) بخاطر آوردن و بیاد سپردن همه از مجرای حافظه یعنی الهه منیمی (H Μνήμη) می‌گذشت. در میان یونانیان عهد باستان فعل شناختن "گنوریزو" (Γνωρίζω) و دیدن "ولپو" (Βλέπω) و بیاد آوردن "ثیمومه" (Θυμούμαι) با اشتراک و همپوشانی معنوی استفاده می‌شد. همانقدر که فراموشی "ای لیثی" (H Λήθη) با جهل یا نادانی و مرگ ربط و ثیق داشت. یادآوری و تذکار و تداعی "ای انامنیسیس" (H Ανάμνησις) با معرفت و بیداری و هشیاری و حکمت و دانایی زیر یک سقف در نظام اسطوره‌ای یونانیان قرار می‌گرفتند. در بینش اسطوره‌ای یونانیان عهد باستان حافظه "ای منیمی" (H Μνήμη) هم سرچشمه معرفت و درخور ستایش هم ابزارهایی و خروج از زمان نیز بود. الهه حافظه (H Μνημοσύνη) حافظ الهامات شاعرانه نیز بود. خروج از زمان، یکی شدن با الوهیت از دو شاخصه مهم حافظه در بینش اسطوره‌ای هلنی بود که بعداً در نظریه تذکار (Theory of Anamnesis) افلاتونی آنرا می‌بینیم. در اندیشه افلاتون تذکار و تداعی یا یادآوری نه اشاره به گذشته ازلی دارد و نه به زندگی‌های پیشین آنگونه که در فیساغورسیان بلکه موضوعش حقایقی هستند که در کلیتشان حقیقی‌اند. الهه حافظه در اندیشه افلاتونی جای نیروی ماورایی و فرا طبیعی‌اش را به سپهر درون می‌دهد و درونی فهمیده می‌شود و در درون انسان نیروی معرفتی تلقی می‌شود. جای آن سلوک‌ها و تلاش‌های راز آمیز آیینی- اسطوره‌ای را اینک در اندیشه افلاتونی جستجوی حقیقت

می‌گیرد و تداعی و تذکار و کنش‌های فکری و تأملات فلسفی. برای افلاتون معرفت (H Γνώσις) چیزی نیست مگر یادآوری و تداعی و تداعی و تذکار یعنی رهایی از زمان و جهان محسوسات. یعنی بازگشت به موطن اصلی روح که با عالم مثل یا ایده‌های اولیه یکی و متحد شدن. اینها همه به موهبت حافظه و تداعی و تذکار حاصل می‌شود. در نظریه افلاتونی حافظه فهم زمان (H νοήσης του χρόνου) نیست بلکه خروج و رها شدن از آن است. به این ابیات عارف و شاعر بزرگ میهن ما در مثنوی توجه کنید و ببینید تاچه میزان افلاتونی است:

ماضی و مستقبلت پرده‌ی خدا	هست هشیاری زیاد ما ماضی
پرگره باشی از این هر دوچونی	آتش اندر زن بهر دو، تا بکی
همنشین آن لب و آواز نیست	تاگره با نی بود همرازیست

خلاصه سخن آنکه در نظام فکری و معرفتی افلاتون معرفت از مجرا و مسیر تداعی و تذکار عبور می‌کرد و به عالم مثل (Ο Κόσμος των Ιδεών) یعنی حقیقت عالم محسوس یا عالم سایه‌ها و پندارها دست می‌یافت. حافظه در سنت‌های اعتقادی گذشته هم بار هستی شناختی هم معرفت شناختی هم متعالی و معنوی هم انسان شناختی و اخلاقی را بمفهوم وسیع و حداکثری‌اش بر شانه می‌کشید. غفلت و نسیان و فراموشی به معنای جهل و مرگ بود و گناه تلقی می‌شد و ذکر و یادآوری و بخاطر سپاری عین ایمان و بیداری معنوی و روحانیت و محشور شدن و مشاهده ملکوت و حقیقت چیزها. تصادفی نیست که می‌بینیم یونانیان واژه حقیقت یعنی "ای الیثیا" (H Αλήθεια) را با اضافه "آلفای" (α) نفی بر پیشانی واژه "ای لیثی" (H Λήθη) که به معنای فراموشی است اخذ می‌کنند. یعنی حقیقت آن چیز است که فراموشی در آن راه ندارد. هر آنچه فراسوی فراموشی قرار می‌گیرد حقیقت است. همه معماری‌های یادمانی هر چند انتزاعی و با زبان مجاز همین پیام را می‌خواهند در گوش ما نجوا کنند. هم تباری و خویشاوندی معنوی این مفاهیم مهم و کلیدی با واژه یادمان و آثار یادمانی در اندیشه و زبان عهد باستان هلنی عمیق و فوق العاده آموزنده است. معنای لفظی که فعل "مناثومه" یا "منومه" (Μνάομαι\*Μνώμαι) در یونان باستان افاده می‌شده بخاطر آوردن، بیاد آوردن، درباره چیزی فکر کردن و بحساب آوردن بوده است. معانی که از واژه "منیا" (Μνεία) افاده می‌شده عبارت بوده از بیاد آوردن، تداعی کردن، خاطره و یادبود کسی یا چیزی را به خاطر سپردن و بیاد آوردن. این واژه چه بسا واژه‌های فارسی مان و مانیا که به معنای خانه و سرای است و ماندن هم اشارات لفظی هم اشتراک معنوی داشته‌اند. در زبان لاتین واژه "مونیمنتوم" (Monimentum) که هم ریشه با همین ریشه‌های هلنی و فارسی است به معنای یادبود کسی را بخاطر آوردن و پاس داشتن آمده است. آنچه امروز به مفهوم آثار و هنرهای یادمانی (Monumental Arts) می‌شناسیم در گذشته

تناظر و هم‌بودی و همپوشانی عمیق و زنده و پویا میان مفاهیم و مصادیقشان وجود داشته است چیزی که در دوره جدید سر از نوعی گسسیختگی و دوپارگی میان مفاهیم و مصادیق برآورده است. اگر بخواهیم با رویکردهای پدیدار شناسانه بویژه نحوه آرکئولوژیک آن آثار یادمانی را که هم جهانی‌اند و هم فوق‌العاده متنوع و غنی غوررسی کنیم ریشه کاوی و ریشه یابی و ریشه شناسی مفاهیم را نیز در بار خوانی و معناکاوی و تفسیر مصادیق می‌بایست جدی گرفت. البته بشرط آنکه گامها با عصای احتیاط برگرفته شود. هر بی‌دقتی در ظلمات گذشته بویژه تاریکستان زبان‌های خاموش می‌تواند تحریف‌ها و ابهامات سرگیجه آور را دامن زده و پژوهشگر را از مسیر دستیابی به شناخت درست واقعیت منحرف و دور کند.

.....

یک جغرافیا یک منظرگاه طبیعی یا یک زیست بوم از هنگامیکه وارد قلمرو و فضای وجودی انسان می‌شود، وقتی عاملان و فاعلان انسانی چونان شکل‌های گروهی و اجتماعی برای ادامه زندگی و وفاق و انطباق هر چه موثرتر و موفق‌تر و دستیابی به امنیت هر چه مطلوب‌تر و مقبول‌تر در آن وارد چرخه و زنجیره‌ای از فعالیت‌ها و تعاملات چند ضلعی و گروهی می‌شوند؛ جغرافیا، زیست بوم اقلیمی را بوجود (پدید) می‌آورند و بنیاد می‌نهند که دیگر یک محیط، زیست بوم و جغرافیای طبیعی بمفهوم بکر و اولیه آن نیست. جغرافیا و زیست بوم انسانی شده است. از این پس با نوعی تناظر حضور و تاثیر متقابل یکی در دیگری مواجه هستیم. این محیط‌ها و اقلیم‌های انسانی شده در فضای وجودی انسان فعال بوده و با فقر و غنای منابع و استعدادها و امکاناتش بر نحوه بودن و حضور انسان و ادامه و استمرار حیات گروهی‌اش تاثیر مستقیم و کثیرالاضلاع دارد. از چند مثال ساده و ملموس برای شفاف و روشن‌تر شدن آنچه می‌گوییم در همین رابطه کمک می‌گیریم. یک منبع و ماده خام و اولیه طبیعی وقتی در درون نیازمندی‌ها و خواست‌ها و اهداف و نیات انسان نهاده می‌شود و جای می‌گیرد از هنگامی که انسان با کنش‌های خلاق و ابداع گرانه‌اش صورت و ترکیب جدید به آن می‌دهد دیگر یک منبع و ماده خام اولیه و طبیعی نیست. چونان ماده‌ای فرهنگی شده و معنا دار و برخوردار از حیث التفاتی وارد جغرافیا و فضای وجودی انسان شده است. بر همین سیاق یک پدیده و عارضه و عنصر طبیعی از یک صخره و غار و قله و کوه و رود و چشمه و گونه گیاهی و جانوری گرفته تا اجرام سماوی و مهر و ماه و اختر و آذرخش و ابر و باد و باران وقتی آیینی و اسطوره‌ای و مقدس می‌شوند و راز آمیز و تشخص انسانی و تجسم الوهی می‌پذیرند وارد فضای معنوی و اقلیم و جغرافیای وجودی انسان شده و درون هویت فرهنگی آدمی جای می‌گیرند. انسان نسبت به آنها تعلق خاطر می‌ورزد و در درون حافظه تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، قومی، گروهی، فردی یا هر نام دیگری که می‌خواهید بر آن بگذارید آنرا می‌زیید و نسبت به احساس تملک می‌کند. تملکی عمیقاً معنوی و اندام وار چونان درختان یک جنگل با ریشه هایشان. به مانند همان احساسی که مادر به نوزادش دارد و او را امتداد و بسط وجود خود می‌بیند و می‌داند.



همانگونه که رویش و رشد و سرزندگی و سرسبزی و طراوت و سلامت حیات درختان یک جنگل در گرو جنگلی در هم تنیده از ریشه‌ها و موی ریشه و اندامهای غذایی قوی و تندرستی است که تا ژرفا ژرف رَحِم خاک سر فروبرده‌اند و از شیر جانی زمین رطوبت و غذا و قوت می‌مکنند تا آخرین برگ‌های درختان جنگل برمی‌کشند است. نسبت انسان با جغرافیا و زیست بوم انسانی شده خود چنین است. نسبتی اندام وار و حیاتی و عمیقاً وجودی و معنوی و معنادار. وقتی این جغرافیا و زیست بوم و اقلیم طبیعی بصورت سکونتگاه انسان در می‌آید و انسان در آن سکنی می‌گزیند و در آن درگذشتگان خویش را به خاک و آب و هوا و باد و آتش می‌سپارد و تشکل گروهی و همبستگی و هم‌بودی انسانی و همزیستی اجتماعی خود را در فضا و زیرسقف آن معماری و مهندسی و مدیریت می‌کند. وقتی دست به پی افکندن بنیاد نهادن بناها و بافت‌ها و فضاهای مسکونی و آیینی و تشریفاتی و یادمانی در آن می‌زند احساس تعلق خاطر و بسط وجودی، امنیت، دلبستگی، همبستگی، پیوند و پیوستگی، قدرت و هویت به طرز حیرت‌انگیز صد چندان می‌شود. از این منظر به صراحت می‌توان گفت هیچ شاخه‌ای از انواع هنرها مهارت‌ها و کنش‌های خلاق انسان به درجه و دامنه و وسعت و مقیاس معماری بر حیات و حضور تاریخی و نحوه بودن انسان روی پوسته نازک و سرد و شکننده و ظریف غبار کیهانی که زمینش نام نهاده‌ایم نقش موثر مستقیم و موثر و چند ضلعی نداشته است.

این پدیده انسانی کثیرالاضلاع و کثیرالافعال و کثیرالاهداف و مرکب علی‌رغم آنکه در زمره هنرهای انتزاعی بمانند موسیقی جای می‌گیرد بیش و موثر و چند ضلعی تراز هر یک از انواع هنرها با بناها و بافت‌ها و فضاهایش با فرهنگ و زندگی و نحوه بودن آدمیان در هم تنیده و بر روان و رفتار انسان‌ها و روابط اجتماعی مردمان تاثیر گسترده داشته است. انتزاعی از آن جهت که از فرم‌های مشخص تقلید نمی‌کند یاد درست و دقیق‌تر بگوییم از چنان ظرفیت و امکانی در این حیطه برخوردار نیست. تاثیرش نیز بر روان و رفتار ما هر چند فوق‌العاده گسترده است اما ناشفاف و مبهم است. ما اثرات منفی و زیانبار آلودگی‌های صوتی و تنفسی را فوری و مستقیم احساس می‌کنیم و در مقابلشان عکس‌العمل نشان می‌دهیم حال آنکه در معرض آلودگی‌های بصری که منشاء آنها زندگی زیر سقف ساخت و سازهای ناهماهنگ و بی‌قواره و نازیبا و گرفتارشدن در زندان فضاها و بافت‌های نازیبا و دلگیر کننده بوده و بر روان و رفتار ما اثرات و تبعات منفی عمیق داشته است هیچ واکنش فوری برای پیشگیری از خود نشان نداده‌ایم. معماری با آن که هنری چند زبانه بوده و از نوعی چندگانگی زبانی (Polyglotism) برخوردار است. لیکن فاقد محتوای گزاره‌ایست. معماری به لحاظ هنری از فلسفی‌ترین هنرهاست. فلسفی‌ترین از این نظر که هم در ترکیب بندی و ترکیب بخشی و خلق کلیت‌های بی‌بدیل هم در بیان هستی‌شناسی، هم در به تماشا نهادن ذایقه زیبا شناختی هم معرفت شناختی یک دوره تاریخی یک تمدن از ظرفیت و توانمندی بالایی برخوردار است. آثار معماری بطور کلی و معماری یادمانی بطور اخص چونان طوماری سه بعدی عالمی از معنا را در برابر ما می‌گسترند. البته بشرط

آنکه قواعد و دستور زبان خوانش و معنا کاوی آنرا پیشاپیش آموخته و دانسته باشیم. معماری از عقلانی‌ترین هنرها نیز است. عقلانی از آن جهت که عینی و ملموس و واقعی‌ترین شکل عقلانی و هندسی انسان در محیط است. تشکلی دقت ریاضی و نظم هندسی در آن دخالت مستقیم دارد. معماری ترکیبی و جامع‌ترین هنرها نیز است. به تعبیری سمفونی است که در مکان به اجرا درمی‌آید. از این منظر به موسیقی نزدیک می‌شود و با آن قابل مقایسه است. به سخن گوته معماری موسیقی مکان است. این یک با نتها و ملودی‌ها و آهنگ‌های هارمونیک هماهنگ خود در پرده‌های گوش ما طنین می‌اندازد و جان ما را می‌نوازد و آن یک با نظم و هماهنگی و تناسب و تقارن میان عناصر و اجزایش در یک ترکیب‌بندی پیکر وار و منسجم یا آرگانیک در صورت و تعین جلالی و زیبا شناسی امر والا به مانند معماری پرشکوه تخت جمشید و یا ترکیب‌بندی هندسی و تکتونیک و توازن و تعادل میان اجزاء و عناصر و ماده و صورت چنانکه در مقوله زیباشناسی جمال و صور جمالی به مانند معماری معبد پارتنون در آتن، چشم ما را می‌نوازد و در جان ما آشیانه می‌کند. تصادفی نیست که دوره‌های افول و گسستگی فرهنگی و سرد و منجمد و بی رمق شدن حیات معنوی و به خاموشی گرائیدن چراغ اراده و عزم و کشش خلاقیت و شعله‌های خلاقیت مصادف و همزمان و همراه شده است با هرج و مرج و آنارشیزم و ناهماهنگی در ساخت و سازها و رویش و رشد یله و بی مهار بناها و بافت‌ها و فضاهای نازیبا و ناهماهنگ و بی‌معنا و بی‌محتوا و سیطره فرمالیزم و ندالیزم بر مهندسی و معماری و ذایقه زیبا شناختی جامعه‌ها. همان همپوشانی و ترادف معنایی که در زبان فارسی میان بنا کردن و بنیاد نهادن مشاهده می‌کنیم در زبان یونانی نیز از واژه مرکب "آرخی‌تکتون" (αρχι-τέκτων) که صورت لاتین آرشی‌تکت (architeton) از همین ریشه واژه هلنی گرفته شده به معنای سر معمار، سرمهندس، عامل و فاعل نخستین، مبدع و مدیر و هماهنگ کننده امور و ناظر بر اجرای درست و دقیق کارها و فعالیت‌ها در ساخت و سازها آمده است. از معنای لفظی فعل "آرخی‌تکتون" (αρχε-τεκτονέω) در زبان هلنی هم معنای سازنده و معمار هم صنعتگر و ابداع کننده افاده شده است. معنای لفظی ریشه واژه "آرخه" (αρχή) ( در زبان هلنی یعنی اصل، قاعده، ریشه، منشا، مبداء بنیاد، سرآغاز و فس علی هذا "آرخه-تکتونیک" ) یعنی پی افکندن و بنیاد نهادن اثر و بنایی بر زمینه و شانه اصلی و قاعده و مبنایی. وقتی این اصل و قاعد و مبنای آغازین در پی افکندن و بنیاد نهادن بناها انکار یا نادیده گرفته می‌شود هر آنچه که پی افکنده و ساخته و افراشته شود سست است و بی‌بنیاد. نه می‌توان به آن تعلق خاطر داشت و نه با آن دیالوگ برقرار کرد و احساس همدلی و همسخی کرد و همسو شد. همه آثار یادمانی در هر جای جهان در هر دوره‌ای که پی افکنده و ساخته و افراشته شده‌اند بر زمینه و شانه اصول و مبانی پدید آمده‌اند هم به لحاظ معنا و محتوا یعنی ساختار هم به لحاظ صورت و ریختار یا مرفولوژی مبتنی بر اصول و قواعدی بوده‌اند. هم هستی شناسی هم معرفت شناسی یعنی سطح دانش و دانایی و مهارت و فناوری هم ذوق هنری و ذایقه زیبا شناختی هم جغرافیا و محیط و شرایط تاریخ و نظام سیاسی و موارد مشابه دیگر همه و همه شانه به شانه و دست

دردست هم در بنیاد پذیرفتن و پدید آمدنشان به درجه و دامنه و وسعت و مقیاس متفاوت دخالت داشته و موثر واقع شده‌اند. این چنین می‌توان ترکیب‌بندی پیکروار و پرشکوه معماری جلالی تخت جمشید پارس و دقت ریاضی و نظم هندسی معماری جمالی و جمال مدار معبد الهه آتنای عهد پریکلئیس را روی آکروپولیس در قلب شهر آتن آن زمان بازخوانی کرد. تفاوت میان معماری تخت جمشید پارس و پارتنون یا تاج محل و ایفل یا میدان مسجد شیخ لطف الله در میدان نقش جهان در اصفهان با مجموعه بناهای آگورای شهر-دولت آتن عصر کلاسیک در این نیست که مواد و مصالح متفاوت در ساختن و پدیدآوردن آنها استفاده شده یا هر کدام در موقعیت مکانی یا توپولوژی متفاوت بنیاد پذیرفته‌اند و یکی نقش ویژه کاخ شاهانه را بر شانه گرفته و دیگری معبد الهه مشرکان است و آن یک مسجد خدای موحدان. اینها همه را در بازخوانی و معنا کاوی و تفسیر بناها بویژه نوع یادمانی‌شان می‌باید بحساب آورد و مد نظر قرار داد لکن تفاوت‌های بنیادی و اصیل‌تر را در هستی‌شناسی و نظام‌های سیاسی و برآمده از درون هستی‌شناسی مسلط بر یک دوره و نحوه نگاه و معرفت و منظری مردمان یک دوره به هستی، به جهان و واقعیت‌های آن داشته‌اند می‌بایست ردیابی و رصد کرد.

آثار یادمانی این چنین پدید آمده‌اند. البته همه بیک درجه و دامنه و وسعت و مقیاس و جامعیت هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و ذایقه زیباشناسی زمانه خود را بیان نکرده‌اند. برخی جامع‌تر و فراگیرتر و برخی دیگر جنبی‌تر و محدودتر. با این همه هر اثر یادمانی محمل پیام‌های متفاوت برای نسل‌هایی سپسین بوده‌اند:

مهمترین و شاید بتوان گفت اصیل و زنده‌ترین پیام آثار یادمانی برای نسل‌هاییکه آمده‌اند و رفته‌اند و از پی هم در راه‌اند و خواهند آمد این است که همواره چیزی پایدار، اصلی استوار، امری ثابت و دوام‌پذیر و ماندنی آنسوی جریان سیال و فساد‌پذیر و ماورای کینونت و دیمومت و سیوروت و سیلان رویدادها و پدیدارهای جهان که چونان جریان پیوسته رود هیراکلیتوس دم به دم در تغییراند و کون و فساد و تغییر و تحول وجود دارد که می‌توان به متذکر وفادار و امیدوار ماند و در حافظه پاسداشت و صورتش به هزار رمز و تمثیل و اشاره و استعاره در شعر سرود و در موسیقی نواخت و در معماری یادمانی بنیاد نهاد و بیانش کرد. معماری یادمانی تصویری و تمثیلی و تفسیری هر چند انتزاعی از چنین تمنا و کشش و کنش و کوشش بنیادین آدمیست. پیام معماری یادمانی در اینجا متوقف و بسنده نمی‌شود. نمایش قدرت، بازی مرموز میان احساس امنیت و مهابت، تقابل عظمت و حقارت و برانگیختن احساس دافعه و جاذبه که علی‌الاقاعده و علی‌المعمول در بناهای یادمانی که تعیین امر والا و قدسی و متعالی محوریت داشته و مبتنی بر "مقوله زیباشناسی جلال (The Aesthetic Category of Sublime) بنیاد پذیرفته و پدید آمده‌اند از جمله پیام‌های دیگر آثار یادمانیست. تعبیر عارف و شاعر بزرگ ما مولوی در مثنوی در همین رابطه عمیق و آموزنده است:

هم دعا از تواجابت هم زتو ایمنی از تومهابت هم زتو

معماران و مهندسان و آفرینندگان و پدیدآوردندگان آثار یادمانی این اصل تقابل را به لحاظ عملی یا ذاتی می‌دانستند که بناهای یادمانی را برای آنکه برشکوه و جلالت و عظمت و سطوت و هیبت و شوکت و استواری‌شان بیافزایند آنها را اغلب در دشت‌های پست یا توپوگرافی‌های فراخ بنا می‌کرده‌اند. زیگورات چغازنبیل، مقبره کورش در پاسارگاد، اهرام مصریان، تخت جمشید در جغرافیا و توپوگرافی‌هایی بنیاد پذیرفته‌اند که اصل تقابل میان آثار مدنظر بوده است میان پستی محیط اطراف و بلندی و ارتفاع بنا که آنرا صد چندان می‌کرده است.

ایران را بصراحت و جرئت می‌توان در زمره غنی و متنوع‌ترین سرزمین‌ها به لحاظ میراث بناها و آثار یادمانی در جهان جای داد. گفته می‌شود. بناهای یادمانی ملهم از نخستین مقبره‌ها هستند. ایران از این منظر نیز سرزمین مقبره‌ها و مشاهد متشرفه و حریم‌های مطهر در جهان است. البته مشاهد متشرفه و حریم‌های مطهر فعال نه موزه‌ای.

حکمت اله ملاحی دانشگاه تهران

93/3/26 هجری خورشیدی